

نوشتن؛ آنگونه که از «ایران» آموختم

مهرآه خوارزمی

روزنامه‌نگار

در همه این سی سالی که از انتشارش گذشته راه رفتن روی لبه باریک منافع ملی بوده است. جایی که باید هیجان کلمات را کنترل کنی و حواست باشد که حقیقت را چنان بگویی که نه در مسلخ مصلحت قربانی شود و نه مصلحتی را قربانی کند. جایی که قرار است همانقدر صدای دولتمردان باشی که گوش شنوای آنان برای شنیدن صدای مردم. جایی که باید صاحبان تصمیم را به دیدن دشواری‌های زندگی که در کوچه و خیابان جریان دارد و به نگرانی بیشتر برای محیط زیستی که هر روز آماج لطمات جبران ناپذیر است فرا بخوانی و با همه اینها حواست باشد که صبح وقتی روزنامه روی میز کار سفرای خارجی قرار می‌گیرد، در چشم‌شان صدای یگانه «ایران» باید، چرا که تو خود را موظف به حفاظت از اعتبار و جایگاه آن می‌دانی.

این همه حقایقی است که در تمام سال‌های پیوندم با «ایران» آموختم. آموختم که در ساحت «ایران» فرقی نمی‌کند از کدام تحریریه آمده باشی؛ از «شرق» و «اعتماد» یا «وطن امروز» و «کیهان». کاری که نوشتن برای روزنامه‌ای در نصف‌النهار همه گفتمان‌ها و رویکردهای سیاسی و اجتماعی مختلف جاری در این وسعت یک میلیون و ۶۸۰ هزار مترمربعی با قلمت می‌کند، سر فرود آوردن در برابر سرنوشت یک ملت است.

با این همه، ادعای اینکه روزنامه ارگان دولت و ما نویسندگان در همه این سال‌ها آنگونه نوشته‌ایم که باید، گزاره‌تر از آن است که بخواهم سنگینی بارش را به دوش بگیرم. حقیقت این است که چه بسیار زمان‌ها به سفیدخوانی میان سطور و هوش مخاطب امیدوار بوده‌ایم و چه مقاطعی که ماندن را به حکم معیشت و به امید حفظ کوچک‌ترین روزنه‌ها دوام آوردیم.

حالا در روزهایی که استقبال سی و یک سالگی «ایران» می‌رویم که تحریریه‌اش بیش از هر نهاد دیگری تجلی آن وفاقی است که سیاستمداران آرمانش را تصویر می‌کنند. اینجا که فارغ از خاستگاه فکری و سیاسی مان و در فاصله کمی از هم، مشکلات مردم و راه و بیراه نسخه‌هایی که تصمیم‌گیران برای حل مسائل امروز و آینده ایران می‌پیچند را پیگیری می‌کنیم. اینجا که بار دیگر صفحات روزنامه به حد توان ما و تاب آوردن دیگران، فرصتی است برای بازتاب اندیشه‌های متفاوت و همه حرف‌هایی که باید شنیده شوند؛ اینجا، «ایران»ی که برای همه مردم ایران است و سی سال ماندنش را با همه فراز و فرودهایی که به جان خریده، مغتنم و گرامی می‌دارم.



شنبه روزی در آخرین ماه پاییز ۹۲ بود که بعد از نزدیک دو ماه فراغت اجباری ناشی از توقیف یک روزنامه، برای پیوستن به «ایران» راهی ساختمان شماره ۲۰۸ خیابان خرمشهر شدم. روزی که از شناخته شدنم به عنوان یک روزنامه‌نگار سیاسی بیش از ۸ سال نمی‌گذشت و همین مایه اضطرابم بود از قلم زدن در صفحه سیاسی روزنامه‌ای که به کنایه در خبرها «روزنامه دولت» خوانده می‌شد و می‌دانستم که قرار است کلماتم را به قید و بند خود درآورد. احساساتم در آن روز همین قدر بدبینانه بود؛ درست مثل مقنعه‌ای که آن روزها گفته بودند بهتر است به جای روسری سرکنم و مدت‌ها بود به آن عادت نداشتم. تا پیش از «ایران» همه کارنامه روزنامه‌نگاری‌ام خلاصه

شده بود در یادداشت‌های هر از گاهی که برای علی پیرحسین‌لو می‌فرستادم و در «کارگزاران سازندگی» منتشر می‌شد؛ یا در روزهای پریه‌های ضمیمه روزنامه «اعتماد» با دبیری کیوان مهرگان و سردبیری احمد غلامی، بویژه به وقت روزهای پر از دلنگرانی سال ۸۸ در صفحات سیاسی «شرق» و هیجان ویژه‌نامه‌هایی که روزهای سه‌شنبه دوشادوش ریحانه طباطبایی به صفحه آرای می‌سپردیم و در گزارش و مصاحبه‌هایی که از جایگاه خبرنگار حقوقی «بهار» در گرماگرم دادگاه کهریزک با راهنمایی‌های امیرعباس نخعی منتشر کردم.

من با همین بضاعت و کوله بار، به «ایران»ی آمدم که روزهای پاییز سال ۹۲ به همت دولت روحانی برای به ثمر رساندن مذاکرات هسته‌ای و رفع تحریم‌ها امیدوارتر از همیشه بود. در آن روزها سیاست که از رخوت درآمده بود، در گفت‌وگوها و یادداشت‌های وارده فعالان سیاسی در صفحات این روزنامه حکایت از بازگشت به مسیر اصلاح امور داشت. با این حال برای قلمی که حتی ملاحظات نوشتن در روزنامه‌های نسبتاً مستقل بی‌قرارش می‌کرد، پیوستن به «ایران» این ارگان دولت، پوست انداختنی دیگرگونه بود. «ایران» در همه این ۱۱ سالی که در تحریریه‌اش مرا پذیرفته است؛ در همه سال‌هایی که با سردبیری محمد نوری، داوود محمدی و جواد دلیری منتشر شد و حتی در سه سال دولت سیزدهم که سکان سردبیری‌اش به کمیل نقی‌پور و حسام‌الدین برومند رسید؛ خواست خودش را بر خواست همه ما تفوق داد. فرقی نمی‌کرد که از روزنامه‌های اصلاح‌طلب آمده باشیم یا از منتهالیه اصولگرایی، می‌دانستیم که نوشتن برای «ایران» به عنوان روزنامه‌ای که مخاطبانش در دورترین شهرها بسیار پرشماتر از مخاطبان پایتخت‌نشین‌اش هستند،

در تمام سال‌های پیوندم با «ایران» آموختم که در ساحت «ایران» فرقی نمی‌کند از کدام تحریریه آمده باشی؛ از «شرق» و «اعتماد» یا «وطن امروز» و «کیهان». کاری که نوشتن برای روزنامه‌ای در نصف‌النهار همه گفتمان‌ها و رویکردهای سیاسی و اجتماعی مختلف جاری در این وسعت یک میلیون و ۶۸۰ هزار مترمربعی با قلمت می‌کند، سر فرود آوردن در برابر سرنوشت یک ملت است

